

متن پرسش

سلام استاد: چندی پیش فایل صوتی ای از مرحوم علامه امینی شنیدم که به شدت به جناب مولانا و حافظ حمله می کردند و به کسانی که به اشعار و افکار این دو بزرگوار گرایش دارند نهیب می زدند که چرا به جای قرآن به سراغ این افراد می روید. می گفتند اصول اصول دین قرآن است نه مثنوی. خیلی با حرارت و غضب این مطلب را می گفتند. البته بنده ضمن احترام ویژه ای که برای این شخصیت بزرگ قائلم اعتقاد دارم عدم آشنایی کافی این مرد بزرگ با معارف ناب توحیدی، ایشان را به این مقایسه ناخواسته وادار کرده است. آخر کجا مولوی خواسته است مثنوی را مقابل قرآن قرار دهد که شما می خواهید این قیاس را ابطال کنید. اما سؤالی برای بنده پیش آمد که راستی با این فرض صحیح که کلام مولانا حکیمانه و از روی حساب است، چطور او مثنوی را اصل اصل دین می داند. با اینکه واقعا چنین تعبیری جز به وزان خود قرآن کریم جور در نمی آید؟ در شرح ملاحادی سبزواری توضیحی آمده است که به نظر کافی نمی آید. ایشان تا اصل اصل دین پیش رفته است. اما برای مرحله سوم چیزی نفرموده است. با تشکر. التماس دعا

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: فکر می‌کنم مولوی با بحث وَ هُوَ اَصُولُ اَصُولِ اَصُولِ الدِّینِ، فِی کَشْفِ اَشْرَارِ الْاَوْصَالِ وَ الْاَیْقینِ در وصف مثنوی خواسته بگوید مثنوی نظر به باطن قرآن دارد نه این که بخواید بگوید مثنوی تا تعین اول و مقام ذات جلو رفته، هرچند بعضی از مضامین آن حکایتی است از صقع ربوبی و تعین اول که در این شهر متذکر آن است .. منبسط بودیم یک جوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب چون بصورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره ویران کنید از منجیق تا رود فرق از میان این فریق شرح این را گفتمی من از مری لیک ترسم تا نلغزد خاطری نکته‌ها چون تیغ پولادست تیز گر نداری تو سپر و پس گریز پیش این الماس بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا زین سبب من تیغ کردم در غلاف تا که کژخوانی نخواند برخلاف . موفق باشید